



گفت و گو با عباس میلانی نویسنده شاه

شاه تمام نیروها را سرکوب کرد و مذهب را تقویت (۲)

دانشگاه تهران را که رضا شاه ساخت مسجد در آن ساخت، ولی فرزندش آمد در آن مسجد ساخت و در جایی ساخت که بر همه دانشگاه مسلط بود



بوسیدن ایت الله کاشانی توسط شاه فقید

ماند. او می گوید مصدق حالت فتح داشت. توی خانه نشسته بود یا گریه می کرد و با در یک حالت بی خبری بود. حتی فکر می کرد هنوز فاطمی زندان است و نمی دانست که آزاد است. در این میان به نظر من مصدق یک اشتباه بزرگ کرد و آن هم تعطیل مجلس بود. شاه از سال ۵۱ درست زمانی که مصدق سر کار می آید تحت فشار انگلیس است که علیه مصدق کودتا کند. هزار و یک راه به او نشان می دهند ولی او می گوید نمی خواهم غیرقانونی مصدق را بردارم. بروید یک راه قانونی پیدا کنید. به محض اینکه مصدق مجلس را منحل می کند شاه می گوید من حالا حق برکناری او را دارم برای این که در دوران بی مجلسی، شاه حق عزل و نصب دارد. طرفداران مصدق دقیقاً این را می دانستند. صدیقی می گوید من رفتم به مصدق گفتم قربان دوران فترت شاه حق عزل و نصب دارد. من تاهه ای از خود دکتر مصدق پیدا کردم که در ۱۹۴۹ به

نست بین شاه و مصدق برای دو کار؛ یکی این که ببینند کدام می توانند بر ارتش مسلط شوند، و دوم کدام می توانند آمریکایی ها را متقاعد کنند که آنها بهتر با کمونیسم مبارزه می کنند. آنها بارها بارها به آمریکا گفتند که این متم که می توانم با کمونیسم مبارزه کنم. وقتی در سالگرد ۳۰ تیر طرفداران حزب توده صدهزار نفر را به خیابان آوردند، آمریکا به معنای واقعی وحشت زده شد و به این نتیجه رسید که مصدق نمی تواند جلوی کمونیسم را بگیرد. مصدق آخوندها را از دست داده بود، بخشی از طبقه متوسط را از دست داده بود، بنا بر این سقوطش واضح است. چرا مصدق از روز ۲۵ مرداد ثروت پای رادیو بگوید، ملت می خواهند علیه من کودتا کنند بیاید کمک کنید. برای این که می دانست پایگاهی ندارد توصیف صدیقی را از ۲۸ مرداد بخوانید. صدیقی آدمی مصدقی بود تا روز آخر هم مصدقی

کردم برخلاف تصویری که تقریباً همه دارند که شاه قبل از ۲۸ مرداد یک حاکم مشروطه خواه بود و نمی خواست در قدرت شرکت کند، نشان دهم که اینطور نیست و از قبل هم شاه تمام سعی اش را کرده، منتها در مقابلش سیاستمداران قدرتمندی وجود داشتند که نمی گذاشتند او چنین کند مثل قوام، فروغی، مصدق و هیچکدام حاضر نبودند نقش پادوی اعلیحضرت را بازی کنند، چنانکه بعداً علم و هویدا بودند. ولی دلیل سقوط مصدق به گمان من بیش از هر چیزی در سیاست های خود مصدق و سیاست های متحدان او بود. به این معنا که مصدق به تدریج پایه های قدرت خود را از دست داد؛ با بقایی دعواش شد، با کاشانی دعواش شد، با دربار از آغاز دعوا داشت، ارتش را هرگز نتوانست به طرف خودش جذب کند، افشارطوس را می آورد تا ارتش را از نیروهای سلطنت طلب تصفیه بکند. از آغاز ۱۹۵۳ تا اوت ۵۳ یک مسابقه ای

● مصدق یک اشتباه بزرگ کرد و آن هم تعطیل مجلس بود. شاه از سال ۱۹۵۱ درست زمانی که مصدق سر کار می آید تحت فشار انگلیس است که علیه مصدق کودتا کند

● شاه می گوید من آنقدر پول تو دامن اینها می ریزم که هرگز به فکر معارضا با من نیفتند

● آقای خامنه ای به این نتیجه رسیده که دلیل سقوط شاه امتیاز دادن به اپوزیسیون بوده، می بینم که هرروز فشار روی مردم بیشتر می شود

● گرفتن گروگان ها برای زدن بازرگان لازم بود، برای تقویت ولایت فقیه لازم بود، برای تغییر قانون اساسی لازم بود

نست دوم و پایان

نگاه دیگری که شما در کتاب دارید و تازگی دارد، نگاهی خلاف نگاه عمومی ست که مردم ایران به کودتای ۲۸ مرداد و به شاه و مصدق دارند. ماجرای کودتای ۲۸ مرداد و سقوط موقت شاه و سرانجام پیروزی او و کنار رفتن مصدق چقدر مربوط است به دیکتاتوری شاه و چقدر مربوط است به ناتوانی مصدق و جبهه ملی؟ درست است که می گوئیم آمریکایی ها نقش داشتند، کلی اسناد هم هست، اما آمریکایی ها از پولی که برده بودند یک دم هم نتوانستند خرج کنند و از نیرویی که احتیاج داشتند یک صدم هم جمع نشد، چی شد که کودتا پیروز شد؟ من فکر می کنم قبل از ۲۸ مرداد شاه هنوز نتوانسته بود سوار بر قدرت شود. من در کتاب سعی

شاه نوشته که شما در دوران بی مجلسی حق عزل و نصب دارید، چرا نخست وزیر بی کفایت را عزل نمی کنید یک باکفایت بیاورید؟

خود صدیقی می گوید تعداد دفعاتی را که در تاریخ ایران این عزل و نصب صورت گرفته، به مصدق گفتم ولی مصدق می گوید شاه جرات عزل او را ندارد. فکر می کرد او شخص ترسویی ست. ولی نمی دانست اگر پیش بیاید حاضر است این کار را بکند.

دلیلی که ما تا حال به عنوان یک ملت هنوز نتوانستیم به یک نتیجه ی منطقی در مورد این مسئله که آیا کودتا بود، یا ضدکودتا برسیم این است که به دنبال یک جواب خلاصه هستیم. آمریکایی ها بدون شک تلاش کردند کودتا کنند ولی تلاش عقیمی بود. انگلیسی ها می خواستند کودتا کنند ولی ابزار چندانی نداشتند. آن چه که باعث سقوط مصدق می شود هیچ کدام از این ها نیست، بلکه ترکیبی از این هاست و اگر حاضر نباشیم که یک جواب پیچیده را برای یک مسئله پیچیده بپذیریم می افیم به دام این که به قول شما یا قدیس نامه بنویسیم یا ابلیس نامه. بگویم مصدق ابلیس بود آنچنان که سلطنت طلب ها می گویند، یا بگویم شاه قدیس بود، آنچنان که سلطنت طلب ها می گویند. هیچکدامش نیست به نظر من.

یکی از بخش های آزاددهنده، دوره ی سکونت شاه در خارج کشور است. در مراکش واقعا فاجعه است آدمی مثل شاه که به ملک حسین و ملک حسن خیلی خدمت کرده بود، چرا آن دو به هنگام نیاز چنین رفتاری با او کردند؟

برای من هم تعجب آورست. مراکش را خوب آدم می گوید ترسیده بودند. فرانسه کنت مورانش را می فرستد که ما احساس می کنیم در بازارها و شهرها زمزمه است که چرا این را آوردید اینجا.

بین سال های ۶۸ تا ۷۹ شاه به یک حساب رقمی معادل ۵۰۰ میلیون دلار به مراکش کمک کرده، نیرو فرستاده در مراکش. اینها نکاتی ست که کسی اطلاع نداشته، زیر میزی انجام می دادند، بعدا اسنادش در آمد. ملک حسین که اصلا اجازه نداد پرواز شاه آنجا بشینند. من از رفتار دولت های

بزرگ هم شگفت زده هستم مثل آمریکا و انگلیس.

خانم تاجر رسما به نماینده شاه می گوید من اگر نخست وزیر شوم قسم می خورم که شاه را اجازه بدهم بیاید این جنایتی که نگذاریم بیاید. به محض اینکه نخست وزیر می شود، ام آی سیکس نامه می دهد که اگر این را بیاوری منافع اقتصادی انگلیس صدمه می بیند، دیپلمات های انگلیسی را ممکنه گروگان بگیرند. شاه آنجا خانه داشت. شاه به آنها می نویسد که من تضمین می دهم که یک ساعت هیچکس ملاقات نکنم، هیچ ژنرالی را نبینم، هیچ فعالیتی نداشته باشم، فقط بگذارید یک سال در آنجا باشم تا در خلوت بپیروم.

آمریکا برای این که ویزا به پادشاهی بدهد که ۳۷ سال متحدش بوده، از آخوندها اجازه می گیرد که این مرض است و می خواهیم برای درمان بیاوریمش اینجا. آن ها هم در نهایت پررویی می گویند نه، ما دکترای خودمان را می فرستیم. تصور کنید آمریکا اجازه بدهد به دکتر ایرانی از طرف حکومت که بیاید، آن هم حکومتی که رسما اعلام کرده ما ۵ میلیون دادیم به قاتلی به اسم کارلوس که بیاید شاه را بکشد. اصلا زبونی این کشورها در قبال این مسئله، و شهادت و انسانیت سادات شگفت انگیزست. این رفتاری که با شاه کردند با هیچکدام از کسانی که در این چند سال افتادند نکردند. شاه از موبوتو سه سه سکو که بدتر نبود، شاه از عیدی امین که بدتر نبود.

عیدی امین کله ی مخالفش را آنگوشت می کرد می خورد اغراق نمی گویم.

چرا، دلیلش چیست؟ وقتی که به آلمان می گویند ویزا بده، جواب آلمان این است که ما منافع اقتصادی داریم نمی توانیم. انگلیس همین جواب را می دهد. آمریکا هم دقیقاً می گوید منافع ما آنجا در خطر و دیپلمات های ما ممکن است گروگان بگیرند. وقتی هم که به شاه می گویند برو، شاید اینها گروگان ها را آزاد کنند، شاه می گوید، من می روم ولی بدانید که این ها مسئله شان رفتن من نیست، این ها گروگان های شما را زمانی آزاد می کنند که کار خودشان را کرده باشند.

شاید دلیلش این باشد، البته این ها حدس و گمان است. آن حرف های گنده ای که شاه می زد، آن تحقیرهایی که غرب را می کرد، یک واکنشش این بود که حالا که به خواری افتاده، آنها یک لگد دیگر بزنند. چهار سال پیش از آن شاه تحقیر می کرد غرب را و می گفت خواهید دید حکومت شما برمی افتد و راه من مسلط خواهد شد. شاید اینها تاثیر داشت ولی در این که یک رفتار شرم آوری کردند با او، که حرفی نیست.

یک جا هم خود شاه مسئول بود و آن پنهان کردن بیماریش بود. اگر این مسئله که شاه بیمارست از آغاز خروجش دانسته شده بود، امکان داشت آخوندها کمتر

مشکوک شوند که شاید مرض نیست و آوردنش به آمریکا دلیل سیاسی دارد....

من فکر می کنم آنها خبیث تر از این هستند. برنامه ی خودشان را داشتند. گرفتن گروگان ها برای زدن بازرگان لازم بود، برای تثبیت ولایت فقیه لازم بود، برای تغییر قانون اساسی لازم بود و این کار را هم کردند. آن قانون اساسی اولیه که ولایت فقیه نداشت، اینها را همه زیر لوای فضای رادیکالیزه شده ی گروگانگیری انجام دادند، اما همه ی اینها یک طرف و این ضعف و زبونی کشورهای بزرگ واقعا شگفت انگیزه.

در مقدمه ی کتاب هم آمده که شاه این اواخر دچار توهم شده بود، نسبت به موقعیت سیاسی خودش، و حس غریب سلطه بر همه چیز را پیدا کرده بود. وقتی در کیش با راک فلر ملاقات می کند بعد از پایان ملاقات و در هنگام بدرقه راک فلر، وقتی علم می رود پای هواپیما، از او می پرسد اوضاع ایران چطور است؟ علم می گوید خیلی خوبه، بهتر از این نمی شود زیر سایه همایونی. و برای اینکه ضربه ای زده باشد به راک فلر می گوید اوضاع آمریکا چطورره؟ راک فلر می گوید خیلی بد، کاش اعلیحضرت یکی دو سالی می آمدند آنجا و اوضاع را سروسامانی می دادند!

معلوم است که دارد شاه را دست می اندازد. ولی شاه و علم این کنایه را جدی می گیرند و ماه ها در این

مورد حرف می زنند. در واقع این توهمات کار دست شاه داد....

ابعاد این توهم بیشتر از همه در این داستان است که من دستخط شاه را دیده ام که به او می گویند که شما اجازه بدهید ما بیشتر فعالیت کنیم تا شاید جایزه نوبل صلح را به شما بدهند. این سال ۷۶ اتفاق افتاده و در نظر داشته باشید که تصویر شاه در خارج چگونه است. همه جا به عنوان مستبد، زورگویی رئیس ساواک که شکنجه می کند، معروف است. در ۶۸ که می آید آلمان، بزرگترین تظاهرات علیه او صورت می گیرد.

حالا تصور خود شاه چیه؟ دستخط شاه در حاشیه اش هست که نوشته اگر اصرار کنند شاید ما بپذیریم، جایزه نوبل دیگه ارزشی نداره به هر

کاکاسیاهی میدهند. این تصور که کاندیدای این جایزه است و تصور اینکه او نمی پذیرد و شانش بیش از اینهاست، نشانه توهمی ست که او از خود و اوضاع مملکت دارد.

ولی این هم هست که اگر بدش را گفتم خویشت را هم بگو. اگر شما جای او بودید شاید این توهم در شما هم پیدا می شد. پادشاه مملکتی ست که در سال ۱۹۶۱ محتاج ۳۰ میلیون دلار پول بوده و به خاطر این مبلغ آمریکا علی امینی را به او تحویل می کند. ۱۵ سال بعد در سال ۷۴، ۷۵ میلیارد دلار پول پامفت می دهد به این ور و آن ور. ایران کمک می کند انگلستان سیستم آبش را در لندن بهتر کند. ملت هم انتظاراتش هر روز بالاتر می رود. وقتی شما دائم بشنوی که ۵ سال دیگه ما از آلمان جلو می افیم، خوب توقعات بالا می رود. به گمان من تحولی که ایران در سال های ۶۰ کرد، یک سری آدم هایی مثل عالیخانی، سمیعی و مقدم آمدند، اینها کارهایی را شروع کرده بودند و داشت چیزی پا می گرفت، ولی پول نفت آمد و این توهم را در شاه ایجاد کرد. شاه مرد این میدان نبود صدام به عنوان یک دیکتاتور حرف می زد، و مثل یک دیکتاتور هم مرد با قلدری. ولی شاه طبع دیکتاتور نداشت.

در مقدمه شما از خیلی کسان یاد کردید بویژه از آقای گلستان و حمید مقدم و آقای تبریزی همشهری ما در تورنتو، چرا؟ آقای گلستان تمام متن را خواند و هر چه به نظرش رسید در حواشی

<p>عرضی ست که مستقیم برای شاه بوده، با دستخط می نوشتند و به منشی هم نمی دادند. همه ی آن گزارشات را من دیده ام و در آنها نکات خیلی جالبی هست و من نتوانستم از همه ی آنها استفاده کنم چون همین حالا هم کتاب ۵۰۰ صفحه شده و گرنه می شد ۱۰۰۰ صفحه.</p>	<p>که رئیس یک شرکت ۵۰میلیارد دلاری ست، تمام این کتاب را با دقت عجیبی خواند و یکی از ایرانیان بسیار باهوش و تیزبین است. نفر دیگری که من به او اشاره کردم اردشیر زاهدی ست که اسناد بی بدیلی را در اختیار من گذاشت. هزاران صفحه گزارش های شرف</p>	<p>حمید مقدم کسی ست که در واقع هم مقامی را که من دارم پولش را گذاشته و گروهی که من رئیس آن هستم اسمش هست Studies Program in Iranian Moghadam یکی از موفق ترین ایرانی های خارج ایران است. شرکتی دارد که نزدیک ۵۰ میلیارد دلار سرمایه دارد، و با این</p>	<p>نوشت و پس فرستاد و من خیلی از نظراتش استفاده کردم. گاهی اختلاف نظر در تحلیل هست ولی او خیلی آدم نکته سنج، ریزبین و دقیقی ست و به لحاظ لطفی که به من داره، واقعاً خیلی سر این کتاب وقت صرف کرد و دانشش در مورد آن دوران به گمان من کم نظیره. از نزدیک در جریان بوده، آدم با مطالعه و کنجکاوی ست.</p>
--	--	--	--